**فقه، جلسه 92: 10/1/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

رسیدیم به فصل سادس.

«الفصل السادس في بعض أحكام العدة

مسألة 1: المطلقة الرجعية بمنزلة الزوجة ما دامت في العدة، لعدم انقطاع العصمة بينها و بين الزوج كما يظهر من الأخبار الدالة على جواز دخوله عليها من غير استيذان و جواز إظهار زينتها له»

خب، مرحوم سید می‌فرمایند که مطلقة رجعیه به منزلة زوجه است تا زمانی که در عده است. چون هنوز ارتباط بین زوجه و زوج قطع نشده، همچنان که از بعضی از روایاتی که دلالت می‌کند که زوج می‌تواند بدون اجازة زوجه بر او وارد بشود و زوجه می‌تواند زینتش را برای زوج ظاهر کند. و بعد روایاتی که در این زمینه هست را ایشان ذکر می‌کند. خب این بحث این‌که مطلقة رجعیه چه هویت حقوقی دارد، چه ماهیت شرعی دارد، این را قبلاً مفصل بحث کردیم، در واقع سه تا مبنای معروف در این زمینه هست. یک مبنا این هست که مطلقة رجعیه اصلاً زوجه است حقیقةً. طلاق ولو انشاء زوال زوجیت است، ولی اثر این انشاء بعد از انقضای عده ظاهر می‌شود. و در دورة عده مطلقة رجعیه اصلاً زوجه است حقیقةً. این یک مبنا.

یک مبنای دیگر این‌که مطلقة رجعیه زوجه نیست، ولی در همة احکام به منزلة زوجه است. اصل اوّلی جریان احکام زوجیت بر مطلقة رجعیه است. اگر دلیلی نداشته باشیم که یک حکمی از احکام زوجیت بر مطلقة رجعیه بار نمی‌شود، باید بگوییم آن حکم بار می‌شود. این هم دو مبنا.

مبنای سوم نه. مطلقة رجعیه نه زوجه هست و نه دلیل عامی داریم که اقتضاء کند که اصل اوّلی در مطلقة رجعیه این باشد که احکام زوجیت برش بار بشود. خب این بحثش را مفصل ما بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که قول اخیر صحیح هست. حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌های تفصیلی که قبلاً شدیم بشوم. در حدی که در عروه اینجا این بحث را عنوان کرده بحث می‌کنم، در حاشیة مطالب عروه یک عرائضی را عرض خواهم کرد. مرحوم سید می‌فرمایند که مطلقة رجعیه به منزلة زوجه هست تا زمانی که عده سپری نشده، به دلیل این‌که عصمت، یعنی ارتباط و علقة بین زوج و زوجه قطع نشده و از بعضی روایت‌هایی که ازش استفاده می‌شود که مرد می‌تواند بدون اجازة زن وارد بر زن بشود و زن هم می‌تواند به شوهر زینت کند، این مطلب را نتیجه گرفتند. خب روایاتش را ذکر می‌کنند که این روایات هست: «ففي الموثق «المطلقة تعتد في بيتها»» این روایات در جامع الاحادیث، کتاب العدة، یک بابی دارد، همة این روایات در این باب وارد شده. باب ان المطلقة الرجعیة. باب ۱۱ از ابواب العدة، باب ان المطلقة الرجعیة لها ان تتزین لزوجها و تظهر له زینتها. که جلد ۲۷، صفحة ۲۵۰ این باب هست. همة روایت‌هایش در این باب هست که مرحوم سید آورده.

«ففي الموثق «المطلقة تعتد في بيتها و تظهر له زينتها لعلّ الله يحدث بعد ذلك أمرا»» که این موثقة ابی بصیر است که در سندش حُمِید بن زیاد و ابن سماعة و وهیب بن حفص، اینها واقفی ثقه هستند.

«و في الخبر «المطلقة تشوق زوجها ما كان له عليها رجعة و لا يستأذن عليها»» این خبر تعبیر می‌کند، این روایت محمد بن قیس هست. روایت محمد بن قیس هست که این روایت محمد بن قیس در سندش سهل بن زیاد هست. بنابراین که ما سهل بن زیاد را قبول نکنیم، روایت از اعتبار می‌افتد ولی ما این روایت را قبول داریم و سهل بن زیاد را ثقه می‌دانیم، بنابراین، این روایت صحیحه است.

«و في آخر «المطلقة تكتحل و تختضب»» این هم روایت زراره هست که روایت اوّل این باب هست که در سندش قاسم بن عروه هست که مرحوم سید، قاسم بن عروه را گویا قبول ندارد، بنابر این، این تعبیر خبر کرده. ولی خب شاید مجموع اینها را اطمینان به این مطلب حاصل می‌شود، بگوید به سندش کار نداشته.

ولی حالا ما هر سه سند این روایات را معتبر می‌دانیم و قابل استناد.

ولی حالا این‌که از این چجوری استفاده می‌شود که عصمت بین زوج و زوجه منقطع نشده، مثلاً بگوییم عرفاً این‌که مرد بتواند بدون اجازه وارد بر زن بشود و اجازه نگیرد و زن بتواند زینتش را ظاهر کند، اینها نشانگر عرفاً یک نوع ارتباط و علقة بین زوج و زوجه را اثبات می‌کند. ولی به نظر می‌رسد حالا این استدلال درست باشد یا درست نباشد، ما روایت‌های روشن‌تر دیگری در این مسأله داریم که تا وقتی که جواز رجوع هست، عصمت و علقة یک نحو علقة بین زوج و زوجه برقرار هست و امثال اینها. خیلی روایت‌های متعددی هست که ازش این معنا استفاده می‌شود که قبلاً هم ما این روایت‌ها را خواندیم، ولی حالا دوباره هم به این روایات اشاره می‌کنم. یکی از این روایت‌ها، صحیحة حمران هست که در جلد ۲۷، صفحة ۱۲۲، روایت ۴۰۲۲۹، روایت ۱۳ از باب ۱۹ از ابواب الطلاق وارد شده. این روایت این هست سندش، الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن حمران قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول المخیرة تبین من ساعتها من غیر طلاق و لا میراث بینهما لأنّ العصمة بینهما قد بانت منهما ساعة کان ذلک منها و من الزوج. که ازش استفاده می‌شود که این که بینونت حاصل می‌شود و میراث منتفی می‌شود به خاطر این هست که عصمت قطع شده و در مطلقة رجعیه که میراث وجود دارد، جون عصمت قطع نشده میراث وجود دارد که در روایت دیگر هم به این مطلب اشاره شده، حالا آن روایت‌ها را می‌خوانیم. این یک روایت. این روایت حمران حالا قبل از این‌که این روایت حمران را چیز بکنم، این روایت حمران، یک روایت دیگری هست که ظاهراً این دو تا قطعات یک روایت واحد بودند. روایت در همین جلد، صفحة ۳۲۰، به همین سند، البته آن سندش با حسن بن محبوب شروع می‌شد، این با حسن بن محبوب نیست ولی از طریق علی بن حسن بن فضال هست که موثقه است. «علی بن حسن بن فضال عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام هی تَحَدَّثُ قَالَ الْمُبَارِئَةُ تَبِينُ مِنْ سَاعَتِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ وَ لَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا لِأَنَّ الْعِصْمَةَ مِنْهُمَا قَدْ بَانَتْ سَاعَةَ كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا وَ مِنَ الزَّوْجِ.»

ظاهراً این دو تا روایت قطعاتی از یک روایت واحد هست برای این‌که این روشن بشود این را. یک روایت یزید کناسی هست. این روایت یزید کناسی، یک متن کامل دارد، یک متن قطعاتی از متن. روایت یزید کناسی در جلد ۲۹، صفحة ۴۹۴، روایت ۴۵۰۶۹ که ابواب المیراث، باب ۵۳، حدیث ۹. به همین سند، «الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا تَرِثُ الْمُخْتَلِعَةُ وَ الْمُخَيَّرَةُ وَ الْمُبَارِئَةُ وَ الْمُسْتَأْمَرَةُ فِي طَلَاقِهَا هَؤُلَاءِ لَا يَرِثْنَ مِنْ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئاً فِي عِدَّتِهِنَّ لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِيمَا بَيْنَهُنَّ وَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِنَّ مِنْ سَاعَتِهِنَّ فَلَا رَجْعَةَ لِأَزْوَاجِهِنَّ وَ لَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمْ.»

این چون عصمت قطع شده رجوع نیست. کأنّ اگر عصمت قطع نشده بود رجوع بود. رجوع معلول وجود عصمت هست که عصمت یعنی آن ارتباط و علقه‌ای که بین زوج و زوجه هست و این باعث می‌شود که رجعت بین اینها برقرار باشد. «فَلَا رَجْعَةَ لِأَزْوَاجِهِنَّ وَ لَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمْ.» که ازش استفاده می‌شود که اگر در جایی که رجعت هست اینجا عصمت هنوز قطع نشده. اگر عصمت قطع بشود رجوع هم وجود دارد. جایی رجوع وجود دارد این عصمت هنوز قطع نشده. این در مورد مختلعه و مخیره و مبارئه و مستأمره فی طلاقها، در مورد این چهار عنوان ذکر شده، همین روایت یزید کناسی در همان بعد از روایت حمرانی که خواندم، در جلد ۲۷، صفحة ۱۲۲، روایت ۴۰۲۲۹، روایت بعدی‌اش ۴۰۲۳۰، باز به همین سند است که اینجا مال یزید کناسی هست به همین سند، «علی بن حسن بن فضال عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا تَرِثُ الْمُخَيَّرَةُ مِنْ زَوْجِهَا شَيْئاً فِي عِدَّتِهَا لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ زَوْجِهَا مِنْ سَاعَتِهَا فَلَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا.» این روایت یزید کناسی هست که ازش این مطلب استفاده می‌شود. این روایت یزید کناسی را روایت حمران بگذارید مشخص می‌شود که روایت حمران قطعاتی از.

این روایت یزید کناسی که اینجا خواندیم، تکه‌ای از آن روایت چهار عنوانی است. یکی از این عنوان‌هایش را جدا شده، این یک نحو تقطیع روایت هست که در مورد ۴ عنوان بوده، اینجا در خصوص مخیره‌اش این نقل وارد شده. آن هم روایت حمران که بود، یکی این در مورد مخیره‌اش است اینجا، در صفحة ۳۲۰، آن روایت ۴۰۷۷۴ که باب یازده از ابواب، کتاب الخلع و المبارات، روایت ۶ هست، آن در مورد مبارئه است، این در مورد مخیره است. اینها ظاهراً همه قطعات یک روایت واحدی بودند که اصلش هم همین ۴ عنوان مختلعه و مخیره و مبارئه و مستأمره را، همه را دارا بوده.

یک روایت دیگری هم هست که آن هم مؤید همین هست که اینها روایات واحد هستند، آن روایت محمد بن القاسم الهاشمی هست که سندش این است. محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن ابی عبد الله. بعد از همان روایت یزید کناسی در جلد ۲۹، صفحة ۴۹۴، رقم ۴۵۰۷۰ نقل شده که سند روایت این است.

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيِّ»

مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لَا تَرِثُ الْمُخْتَلِعَةُ وَ الْمُبَارِئَةُ وَ الْمُسْتَأْمَرَةُ فِي طَلَاقِهَا مِنَ الزَّوْجِ شَيْئاً إِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُنَّ فِي مَرَضٍ لِزَوْجٍ وَ إِنْ مَاتَ فِي مَرَضِهِ لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ مِنْهُنَّ وَ مِنْهُ.»

ارث اینها نمی‌برند چون عصمت قطع شده. که ازش استفاده می‌شود که آن جایی که ارث مطرح هست، آنجا عصمت هنوز قطع نشده.

این روایت مراد از حَسَن در سند، ظاهراً حسن بن محبوب هست. من حالا فرصت نکردم تمام اسناد را نگاه بکنم، ولی در معجم رجال که مراجعه کردم، دیدم از محمد بن قاسم الهاشمی، ابن محبوب در کافی، جلد ۲، صفحة ۱۶۴، رقم ۴، روایت دارد. که این، یک جای دیگر هم روایت حسن بن محبوب از محمد بن قاسم را در معجم رجال آدرس داده بود، علی القاعده آن هم باید همین محمد بن قاسم هاشمی باشد، مراجعه بشود، حالا دیگر ممکن است در سندهای دیگر هم مراجعه بشود مطلب واضح‌تر بشود.

به خصوص در اینها، آنی که خیلی روشن‌تر هم هست، همین روایت یزید کناسی هست که ازش به روشنی این مطلب استفاده می‌شود. روایت حمران هم ازش این مطلب استفاده می‌شود. این یک روایت. یک سری روایت.

یک سری روایت، صحیحة ابی بصیر و صحیحة حلبی. صحیحة ابی بصیر، این هر دو در همان جلد ۲۷، صفحة ۲۹۵ است. روایت ابی بصیر این هست، آن هم ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام. سندش «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

که صحیحه است. ابی بصیر حتی در جایی که ابن رئاب نقل می‌کند، مراد یحیی اسدی هست، همچنان که صاحب رسالة ابی بصیر فرمودند.

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَعَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَخْطُبَ أُخْتَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّةُ الْمُخْتَلِعَةِ قَالَ نَعَمْ قَدْ بَرِئَتْ عِصْمَتُهَا مِنْهُ وَ لَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ.»

این که ظاهراً لیس له علیها رجعة، یک نوع عطف تفسیری هست بر قد برئت عصمتها منه، یعنی چون یک نحو تفسیری هست کأنّه تا وقتی که رجعت دارد هنوز عصمت قطع نشده. ولی اینجا چون دیگر حق رجعت ندارد، این عصمتش از این مرد قطع شده و ارتباط اینها منقطع شده. این هم این.

روایت حلبی که ما صحیحه می‌دانیم ابراهیم بن هاشم را که در سند واقع هست، به جهت ابراهیم بن هاشم، روایت حسنه نمی‌دانیم، بلکه صحیحه می‌دانیم. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، این روایت پنجم همان باب هست. ۴۰۷۱۱. ۲-۳ روایت بعد از آن. «فِي رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ أَوِ اخْتَلَعَتْ أَوْ بَانَتْ» او بانت اینجا در متن دارد، در حاشیه از تهذیب و استبصار بارئت چیز کرده. احتمالاً باید همان بارئت باشد. «أَ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِأُخْتِهَا قَالَ إِذَا بَرِئَتْ عِصْمَتُهَا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ فَلَهُ أَنْ يَخْطُبَ أُخْتَهَا»

این «لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ» در واقع به نظر می‌رسد یک نوع تفسیری از برئت عصمتها باشد. یعنی تا وقتی که رجعت دارد، هنوز ارتباط و علقة زوجیت بین اینها برقرار است. قبلاً عرض کردم اصل عصمت در اصل لغت به معنای طناب هست. یک دو تا چیزی را که به همدیگر مرتبط می‌کند و ربط ایجاد می‌کندف آن را عصمت تعبیر می‌کنند. و تا وقتی که حق رجوع برای شوهر ثابت باشد، بین مرد و زن آن عصمت وجود دارد.

ولی این چیزی که اینجا هست در این‌که در دورة عدة رجعیه، عصمتی بین زن و مرد وجود دارد، این بحثی نیست. ولی بحث اصلی این است که حالا چون عصمت وجود دارد به منزلة زوجه است؟ این چه دلیلی داریم که تمام احکام زوجیت در زمانی که صرفاً عصمت و یک نوع علقه‌ای وجود دارد بار بشود. بحث اصلی بحث این است. مجرد عصمت داشتن دلیلی بر این نیست که به منزلة زوجه باشد. بالأخره این غیر از زوجیت است. یک علقة دیگری هست. حالا این علقة دیگر همة احکام زوجیت را دارد یا ندارد، این دلیل می‌خواهد. مرحوم سید این کبرای کلی را کأنّ مفروق عنه گرفته که اگر بین زن و شوهر علقه وجود داشته باشد، این به منزلة زوجه است. این می‌شود دلیل. هیچ توضیح نداده ایشان که به چه دلیل ما مطلقة رجعیه را به منزلة زوجه می‌گیریم. فوقش این است که علقه‌ای وجود داشته باشد. ولی این علقه چه احکامی از احکام زوجیت مربوط به این علقه است. حالا ممکن است یک سری از احکام مربوط به آن علقة خاص که علقة زوجیت هست باشد. این را به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم به مجرد آن انقطاع عصمتی، عدم انقطاع عصمت در زمان عدة رجعیه بگوییم همة احکام زوجیت بار می‌شود. بلکه باید در مورد هر تک تک احکامی که وجود دارد باید این مطلب بیان بشود که آیا این احکام مربوط به آن علقه هست، فرض کنید این‌که مرد می‌تواند در دورة عده به زن نگاه کند. مطلقة رجعیه نگاه عن شهوة بکند. نظر مرد بر این. این نیاز به دلیل خاص دارد. مجرد این‌که حالا اگر از آن روایت‌هایی که لا یستأذن علیها، اگر آن مطلب را استفاده کردیم، کردیم. نکردیم به هر حال از این‌که بین زوج و زوجه هنوز علقه وجود دارد، ما این را نمی‌توانیم استفاده کنیم که این احکام زوجیت، مثل نظر، مثل مس، امثال اینها بار بشود. همچنین احکام دیگر زوجیت که ما قبلاً مفصل یکی یکی این احکام را آوردیم و در مورد این‌که آیا ما دلیلی داریم که مطلقة رجعیه آن احکام برش بار می‌شود یا بار نمی‌شود، باید جدا جدا بحث کرد. به عنوان یک قانون عامی که تمام احکام زوجیت بر مطلقة رجعیه بار می‌شود ما نداریم. بله، در مورد یک سری احکام روایت‌های خاصه داریم، خود همان روایت‌های خاصه دلیل هست. حالا عصمت هم قطع نشده باشد، نیازی نیست که ما این پیش فرض این مقدمه را اینجا ذکر بکنیم. ذکر کردن این، این که عصمت منقطع نشده فایده‌ای ندارد. این چیزی را برای ما اثبات نمی‌کند. بلکه باید مستقیماً در مورد هر حکم از حکام زوجیت به روایت‌های خاصه‌اش مراجعه کنیم. ببینیم آیا از روایت‌های خاصه چیزی در مورد سقوط آن حکم در مورد مطلقة رجعیه استفاده می‌شود یا استفاده نمی‌شود. بنابراین بحث را باید به شکل دیگری غیر از آن سبکی که مرحوم سید دنبال کردند دنبال کنیم.

مرحوم سید در ادامه می‌فرماید: «فتستحق النفقة و الكسوة و السكنى إذا لم تكن و لم تصر ناشزة» زنی که مطلقة رجعیه باشد نفقه و کسوه و سکنی را مستحق هست، اگر لم تکن و لم تصر ناشزة. اوّلاً در هنگام طلاق اگر ناشزه نباشد در حین عده هم ناشزه نشود، نفقه و کسوه و سکنی را مستحق هست.

«و يدلّ عليه جملة من الأخبار» جمله‌ای از اخبار دال بر این مطلب هست. مهم این هست، این جملة، عرض کردم جملة من الاخبار مهم است، و الا آن‌که عصمت بین اینها قطع نشده، اثبات این‌که نفقه و کسوه و سکنی به جهت وجود عصمت بین زن و شوهر هست، نه به جهت وجود عصمت زوجیت، علقة زوجیت را نمی‌توانیم اثبات کنیم. فقط از همین روایاتی که دال بر این هست که در عدة رجعیه نفقه و کسوه و سکنی هست ما این مطلب را می‌فهمیم. خب اگر این روایات را ثبوت بکند بر ثبوت نفقه و کسوه و سکنی که خب خودش مستقیما کافی است دیگر. لازم نیست که ما یک این‌که عصمت قطع نشده را این وسط پایش را وسط بکشیم. این است که در روایات متعددی وجود دارد که این روایات در جامع احادیث. جامع احادیث یک بابی دارد ان المطلقة الرجعیة، باب ۱۰ از ابواب العدد. ان المطلقة الرجعیة تعتدّ فی بیت زوجها و علیه نفقتها و سکنیها و لا تَخْرُج الا فی ضرورة و لا تُخْرَج الا ان تأتی بفاحشة مبینة. که این بحث‌هایش قبلاً گذشت. این لا تخرج نشانگر این هست که حق سکنی دارد و نفقه و کسوه و اینها. البته کلمة نفقه گاهی وقت‌ها اطلاقش اعم از نفقه و کسوه هست. گاهی اوقات نفقه در مقابل کسوه قرار می‌گیرد. گاهی همینجوری نفقه بگویند مراد اعم از نفقه و کسوه هست. همان بحثی که در مورد زوجه هست که نفقه‌اش بر زوج واجب است، همان هم در ایام عده به همان شکل آن نفقه‌اش واجب هست. خب روایت‌های مفصلی در این باب هست که دیگر من وارد نقل آن روایات نمی‌شوم، در همان بحث هست.

ایشان می‌گوید: «و مقتضى إطلاقها عدم الفرق بين آلة التنظيف و غيرها» مقتضای اطلاق این روایات این هست که بین آلتی که برای نظافت زن استفاده می‌کند و غیر آن فرقی نباشد.

«و إن قيل باستثنائها لعدم انتفاع الزوج بها» چون فرض این است که کأنّ زن مطلقه هست، این زوج که انتفاع نمی‌برد، بنابراین یک همچین استثناء کردند. که اینجا به نظر می‌رسد که دو تا نکته وجود دارد. اوّلاً این‌که چرا زوج انتفاع نمی‌برد؟ نه، خود آن تنظیم می‌تواند زمینة انتفاع زوج را چون فرض این است که شارع مقدس می‌گوید که تکتحل، مطلقه خوب لباس بپوشد. اصلاً مستحب است که خودش را بیاراید تا شاید شوهر به هر حال رجوع کند و امثال اینها. این هم زمینة انتفاع زوج به این‌که بازگردد و از طلاقی که انجام داده رجوع کند این وجود دارد. این یک نکته، که اینجور نیست که هیچ انتفاعی، زمینة انتفاع زوج نباشد.

نکتة دوم این‌که اصلاً کی گفته که وجوب نفقه و کسوه به خاطر این هست که شوهر انتفاع می‌برد؟ در مورد زنش هم اینجور نیست. اگر نفقه و کسوه‌ای، مثلاً زن مریض است به شوهر هیچگونه نمی‌تواند ازش بهره‌گیری بکند. آیا نفقه‌اش واجب نیست؟ نفقه واجب است. نفقه به جهت این‌که مرد انتفاع بالفعل می‌برد از زن واجب نشده. بله، چون نوعاً به هر حال مرد زمینة بهره‌وری از زن برایش فراهم شده، شارع مقدس از باب حکمت جعل این زن را واجب کرده که مرد نفقه‌اش را بپردازد. انتفاع بردن شوهر علت وجوب نفقه نیست که حکم دائر مدار او باشد. فوقش این است که حکمت باشد. و وقتی حکمت باشد دیگر ما نمی‌توانیم در تک تک موارد بگوییم که فلان چیز را شوهر آیا ازش انتفاع می‌برد یا انتفاع نمی‌برد. در فلان وقت در فلان مکان شوهر انتفاع می‌برد یا انتفاع نمی‌برد؟ بنابراین اطلاق اخبار هم اقتضاء می‌کند که تمام نفقه و کسوه و سکنای زن در دورة عدة رجعیه به عدة مرد باشد.

ایشان می‌گوید: «و يؤيد الإطلاق الأخبار المشار إليها». «الأخبار المشار إليها» همین روایت‌هایی هست لعل الله یحدث بعد ذلک امرا. ظاهراً اشاره به همان مطلبی هست که من عرض کردم که شارع مقدس چون امر کرده، اخبار مشار الیها یعنی همین اخبار جواز دخولها علیها من غیر استئذان و جواز اظهار زینتها له، اینها را می‌خواهند بگویند. کأنّ می‌خواهند بگویند که یک زمینة انتفاع زوج از اینها فراهم هست. بنابراین نمی‌توانیم بین اینها فرق بگذاریم.

«و لا فرق في الزوجة بين كونها حرة أو أمة حائلة أو حاملة» در همة این موارد احکام بار می‌شود للاطلاق.

«و كذا يترتب عليها سائر آثار الزّوجية من التوارث بينهما لو مات أحدهما و هي في العدة» سایر آثار زوجیت هم بار می‌شود که عرض کردم اینها عمده‌اش بار شدن این سایر آثار زوجیت نه به خاطر این‌که به منزلة زوجه است، چون خود آن آثار آن را تک تک باید بررسی کنیم، ببینیم که آن آثار بار می‌شود یا بار نمی‌شود.

«لو مات أحدهما و هي في العدة، و عدم جواز نكاح أختها» خب روایت خاصه داریم که ازش استفاده می‌شود که نکاح اختها «و الخامسة» و خامسة هم جائز نیست. خب حالا در مورد خامسة ممکن است بگوییم و ان تجمع بین الاختین که در آیة قرآن هست این اطلاقش اقتضاء می‌کند جمع در علقه، نه در جمع در زوجیت. آن چیزی که ممنوع است اعم از جمع در زوجیت هست و جمع در علقه هم ممنوع هست. الآن من این را مراجعه نکردم ببینیم در خصوص خامسة یک روایت خاصی وارد هست یا وارد نیست. ولی ظاهراً از خود آن عدم جواز نکاح اخت هم، یا عدم جواز خامسه هم، آن مطلب استفاده بشود که، فکر می‌کنم مجموعاً، عرفاً استفاده می‌شود که تا وقتی که علقه‌ای وجود دارد بین زوج و زوجه در واقع این ۴ تا، صرفاً در زوجیت نیست، علقه‌ای هم که وجود داشته باشد، آن را در بر می‌گیرد. حالا بالأخره در مورد خامسه را من اجالتاً الآن یادم نیست یک روایت خاصیف ولی حکم علی القاعده باید همین باشد که مرحوم سید فرمودند.

«و كون كفنها و فطرتها على الزوج» کفن و فطره‌اش بر زوج هست. حالا در مورد فطره این را.

حالا بقیة بحث را ان شاء الله در جلسة آینده

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان